

هستی‌شناسی رهیافت سازه‌انگاری و بازخوانی چشم‌اندازهای تحلیلی آن:

دیرینه‌شناسی مناظره‌های فکری

علی اشرف نظری*

علیرضا صحرایی**

چکیده

یکی از رهیافت‌های جوان و بدیع در حوزه روش‌شناسی‌های جدید، رهیافت سازه‌انگاری است. طی پنجاه سال گذشته سه رهیافت بر رشته روابط بین‌الملل غالب بوده است؛ نخست، رهیافت لیبرالیسم و رئالیسم (که در منازعه نئولیبرالیسم و نئورئالیست‌ها بررسی می‌شود) و با عنوان نظریه‌های عقلانیت‌گرا معروف هستند؛ دوم، نظریه‌های هنجاری، فمینیستی، جامعه‌شناختی که به نظریه‌های بازتابی یا بازتابی معروف می‌باشند؛ سوم، سازه‌انگاری اجتماعی که تلاشی برای پر کردن شکاف میان دو رهیافت قبلی است؛ رویکردی که درصدد اخذ مفروضات خود از بین عقلانیت‌گرایی و انعکاس‌گرایی است. این رهیافت به عنوان یک روش فرابوزیتویستی به‌مثابه تلاشی عمیق در حوزه فرانظری (هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی) محسوب می‌شود، زیرا از حیث هستی‌شناسی، از ایدئالیسم درمقابل ماتریالیسم و از ذهنیت‌گرایی در مقابل عینیت‌گرایی دفاع می‌کند.

مقاله حاضر تلاش می‌کند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد: (۱) چه روابطی بین یک جامعه یا ساختار اجتماعی و شناخت وجود دارد؟ (۲) آیا جامعه بر علم تأثیر می‌گذارد یا کم‌وبیش تأثیر دانش بر دانش فرهنگ بیشتر است؟ (۳) کدام نیروی اجتماعی، دانش را تولید و بازتولید می‌کند و چه نوع از تجزیه و تحلیل اجتماعی این نیروهای اجتماعی را آشکار می‌کند؟ و (۴) تأثیر رهیافت سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل چگونه و در چه ابعادی است؟

واژگان کلیدی: سازه‌انگاری، روابط بین‌الملل، سیاست خارجی، نظریه‌های عقلانیت‌گرا، نظریه‌های انعکاسی

مقدمه

سازه‌انگاری^۱ که در فارسی با عناوین سازنده‌گرایی، تفسیرگرایی، تکوین‌گرایی و برساخته‌گرایی به کار می‌رود؛ تنها یک نظریه به شمار نمی‌رود، بلکه بیشتر یک رهیافت و چهارچوب تحلیلی تلقی می‌شود. این رهیافت، به‌ویژه از اواخر دهه ۱۹۸۰ که ناکارآمدی نظریه‌های مسلط بر روابط بین‌الملل در تبیین و پیش‌بینی وقایع پیش‌آمده آشکار شد، اهمیت وافری یافت. از این‌رو، نگرش‌های اثبات‌گرا و خردگرایی روابط بین‌الملل به چالش کشیده شدند و نظریه‌هایی در چهارچوب نگرش‌های تفسیری و هرمنوتیک انتقادی و فراساختارگرا ظهور کردند که از دیدگاه آنها همه واقعیت‌های اجتماعی به وسیله زبان، ایده‌ها و مفاهیم برساخته می‌شوند و هر معنایی در پرتوی قدرت زبان و گفتمان قرار دارد (جکسون و سورنسون^۲، ۱۹۸۵، ص ۲۵۴). نظریه سازه‌انگاری با قرار گرفتن میان این دو رهیافت؛ از یک‌سو، به ویژگی‌های مکاتب خردگرا و اثبات‌گرا اهمیت می‌دهد و از سوی دیگر، با تمرکز بر معانی که بازیگران به رفتار خود می‌دهند و تأکید بر ایده‌ها، باورها، ساختارهای هنجاری و توجه به شکل‌گیری هویت بازیگران، به نظریه‌های بازتابی^۳ نزدیک می‌شود.

به تعبیر استیو اسمیت، طی پنجاه سال گذشته سه رهیافت بر رشته روابط بین‌الملل غالب بوده است: نخست، رهیافت عمده لیبرالیسم و رئالیسم (که در منازعه نئولیبرالیسم و نئورئالیست‌ها بررسی می‌شود) و با عنوان نظریه‌های عقلانیت‌گرا معروف هستند؛ دوم، نظریه‌های هنجاری، فمینیستی، جامعه‌شناختی و پسامدرنیسم که به نظریه‌های بازتابی یا بازتابی معروف می‌باشند؛ سوم، سازه‌انگاری اجتماعی که تلاشی برای پر کردن شکاف میان دو رهیافت قبلی است؛ رویکردی که درصدد اخذ مفروضات خود از بین عقلانیت‌گرایی و انعکاس‌گرایی است. این رهیافت به عنوان یک روش فراپوزیتیویستی مورد توجه جدی بسیاری از اندیشمندان علوم سیاسی و اجتماعی در دهه اخیر قرار گرفته است.

سازه‌انگاری در اصل تلاشی است برای برقراری نوعی پیوند میان دو رهیافت که اصطلاحاً به رهیافت‌های عقلانیت‌گرا (نئورئالیسم و نئولیبرالیسم) و انعکاس‌گرا مشهور شده بودند؛ بدین معنا که پژوهشگران باید به جای مشغول شدن به بحث‌های متدولوژیک و فلسفی، به حل نظری مسائل موجود در روابط بین‌الملل بپردازند. هرچند در ابتدا، واژه «سازه‌انگاری» به‌وسیله جامعه‌شناسان علم پیشنهاد گردید، اما مایکل اونف اولین کسی بود که در کتاب جهانی که ما آن را می‌سازیم، رویکرد سازه‌انگاری را در حوزه روابط بین‌الملل معرفی کرد (زفاس^۴، ۲۰۱۲، ص ۱۱)، گرچه توری

1. constructivism

2. Jackson, R. & Sorensen, G.

3. reflexive theory

4. Zehfuss, M.

اوگا معتقد است که این «جان راگی»^۱ بود که برای نخستین بار سازه‌انگاری را در قلمروی روابط بین‌الملل معرفی کرد (اگا^۲، ۲۰۰۴، ص ۳).

بیشتر تحقیقات طرفداران این رهیافت، مطالعاتی تجربی است درباره تاریخ و اتفاقات معاصر در علم، به منظور فهم درباره اینکه چگونه دانشمندان آن را تجربه کرده‌اند. در این رهیافت، تکوین یک تز درباره دسترسی ما به جهان از راه تفاسیر علمی است و از قائل شدن به اینکه دانش علمی، به وسیله پیگیری یک شیوه عقلایی خاص یا منحصر به فرد قابل حصول است، امتناع می‌کند. پرسش‌های اصلی مقاله حاضر چنین است: (۱) چه روابطی بین یک جامعه یا ساختار اجتماعی و شناخت وجود دارد؟ (۲) آیا جامعه بر علم تأثیر می‌گذارد یا کم‌وبیش تأثیر دانش بر دانش فرهنگ بیشتر است؟ (۳) کدام نیروی اجتماعی دانش را تولید و بازتولید می‌کند و چه نوع از تجزیه و تحلیل اجتماعی این نیروهای اجتماعی را آشکار می‌کند؟ و (۴) تأثیر رهیافت سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل چگونه و در چه ابعادی است؟

دیرینه‌شناسی سازه‌انگاری

نقطه شروع شناخت سازه‌انگاری، نظریه ساخت‌یابی^۳ آنتونی گیدنز^۴ و مسئله کارگزار - ساختار است که تلاش می‌کند تا روابط بین ساختار و کارگزار را مشخص سازد. این نظریه درصدد پیوند دو نظریه فردگرا و کل‌گرا است؛ بنابراین، از هر دو رهیافت پرهیز می‌کند اما درصدد پیوند عناصری از هر دو است. رهیافت فردگرا توجه خود را معطوف به نقش، سرشت، قدرت و رفتار افراد می‌سازد و معتقد است که برای شناخت و تبیین پدیده‌های اجتماعی می‌بایست به انگیزه‌ها و کنش‌های فردی رجوع کرد. در این رهیافت، جامعه پدیده‌ای فرافردی یا برون‌فردی به معنای مجموعه‌ای از روابط، قواعد، دریافت‌های مشترک و معانی غیرقابل تقلیل به افراد به حساب می‌آید (اتکینسون، ۱۳۷۹، ص ۳۱۷). این نوع رهیافت را می‌توان در آثار نظریه‌پردازانی مانند جیمز کلمن و جرج هومنز مشاهده کرد. از دیدگاه طرفداران این رهیافت، محیط یا ساختار متأثر از کنش کنشگر است و در اینجا، اراده‌عامل یا کارگزار در شکل‌گیری و جهت‌دهی به ساختار غلبه دارد و نهادها عبارتند از: «الگوهای به نسبت پایدار رفتار اجتماعی که بسیاری از انسان‌ها از طریق کنش‌هایشان در حفظ این الگوها سهیم هستند» (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۴۱۸). الکساندر ونت^۵ این نوع تبیین را «تبیین از درون»^۶ می‌نامد که بر کنش ارادی کنشگران در شکل‌گیری نهادهای اجتماعی، کارگزاری انسانی و

1. John Ruggie
3. structuration
5. Wendt, A.

2. Oga, T.
4. Giddens, A.
6. explanation from inside

و بافت غنی تعامل اجتماعی و سیاسی تمرکز دارد. این رهیافت پیوند نزدیکی با مفاهیم عدم تعیین‌کنندگی، احتمال و اراده دارد و معتقد است که آغاز و انجام تبیین‌های اجتماعی و سیاسی با «فرد» است و می‌بایست به منظور فهم نتایج سیاسی به انگیزه اراده کنشگران نگرینست (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۳۱۳).

در مقابل، رهیافت کل‌گرا بر تکامل ساختاری تأکید دارد. در این دیدگاه، جامعه یک هویت یا پدیده ارگانیک مافوق فردی، ماورای فردی یا مجموعه‌ای متشکل از قواعد، روابط و یا معانی نیست که مجموع کلی آن دارای توانمندی و قدرتی بیش از اجزای آن باشد، بلکه بر این ایده استوار است که جامعه، تاریخ، فرهنگ، اقتصاد یا ملت به نوعی دارای وجود و هستی عینی است که می‌توان آن را مفهوم‌پردازی و مطالعه کرد؛ گرچه کم‌وبیش اموری غیرقابل تغییرند (اتکینسون، ۱۳۷۹، ص ۳۱۸). این روش درصدد تبیین ساختارها، رفتارها، خودآگاهی و تحول اجتماعی از راه ارجاع به مقولات کل‌گرایانه‌ای مانند «نظام اجتماعی»، «فرهنگ»، «ملت»، «نژاد»، «طبقه» و حتی «روح دوران» است. از طرفداران این رهیافت می‌توان به تالکوت پارسونز^۱، کلود لوی استراوس^۲ و لویی آلتوسر^۳ اشاره کرد. این دیدگاه برخلاف دیدگاه قبلی که درصدد بود آگاهی ذهنی بشری را در صدر علوم اجتماعی بنشاند و به علوم انسانی و جهت انسانی ببخشد، درصدد انسان‌زدایی از این رشته‌ها برآمده‌اند و می‌خواهند که انسان‌ها را از کانون علوم اجتماعی بیرون برانند و ساختارهای گوناگون همچون ساختار منطقی ذهن و زبان، عناصر مختلف سازنده جامعه یا جامعه به معنای عام را جایگزین نقش فرد سازند؛ به‌زعم آنها، تأکید بر نقش فرد و به‌ویژه کنش‌های ذهنی منفرد، جریان تحول علم اجتماعی را، اگر نگوییم متوقف، دست‌کم کند می‌سازد و علوم اجتماعی اگر درصدد است که وجهه علمی به کارش دهد، باید از تأکید بر فردیت دست بردارد و به مطالعه نقش ساختار عینی روی آورد.

در اصل، رهیافت کل‌گرا در رابطه با ساختار کارگزار برتری را به ساختار می‌دهد و در پی آن است که حوادث، فرایندها و نتایج اجتماعی و سیاسی قابل مشاهده را برحسب عملکرد ساختارهای اجتماعی و سیاسی مشاهده‌نشده‌ای که بازیگران تنها حاملان آن هستند، تبیین کنند. ونت این نوع تفکر را «تبیین از خارج»^۴ می‌نامد. این دیدگاه تا اندازه‌ای، دور از کارگزاران انسانی واقعی عمل می‌کند و در مقابل، ترجیح می‌دهد که به زمینه‌ای نمودن بازیگران در ساختارهایی بپردازد که رفتار آنها را محدود می‌سازند و به عبارت دیگر، تا حد زیادی محدودکننده و حتی تعیین‌کننده کارگزار است. در ساختارگرایی تبیین‌ها برحسب انگیزه‌ها، اراده‌ها، راهبردها و کنش‌های کارگزاران بنا شده‌اند، زیرا اینها به عنوان محصول صرف ساختارهایی که در نهایت تعیین‌کننده‌اند، نگرینسته شده‌اند و در

1. Talcott Parsons

2. Claude Lévi-Strauss

3. Louis Pierre Althusser

4. explanation from outside

مقابل، مفاهیم علیت باید برخاسته از ملاحظه و تعامل پیچیده یا «فرا تعیین‌کنندگی»^۱ ساختارها و نظام‌هایی باشند که از استقلال نسبی برخوردارند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۳۱۰).

اما رهیافت ساخت‌یابی توجه خود را از یک‌سو، به تنظیم ساختار کنش‌های متقابل بین اعتقادات، نیت، اهداف، گزینش‌ها و کنش‌های فردی و جمعی انسان‌ها و از سوی دیگر، به شرایط ساختاری اندیشه و عمل معطوف می‌کند. در این رهیافت، ساختارهای اجتماعی؛ عبارتند از مجموعه‌ای از قواعد و نقش‌ها، روابط و معانی که افراد در درون آنها به دنیا می‌آیند و به کمک اندیشه و عمل انسان‌ها سازمان‌دهی، بازتولید و متحول می‌شوند. در این دیدگاه، این انسان‌ها هستند که در طی زمان ساختارها را خلق می‌کنند و مبتکر تحول در آنها می‌گردند، ولی فعالیت‌ها و ابتکارات خلاقانه آنها تابع محدودیت‌های اجتماعی است. بنابراین، تبیین‌های اجتماعی و رفتار را باید از دیدگاه یا چشم‌انداز دوگانه کنش و ساختار ارزیابی کرد. این هستی‌شناسی، مشروعیت قطب‌بندی کنش فرد و جامعه را قبول ندارد و بر آن است تا کنش فرد و جامعه را به عنوان ثنویتی متداخل و تأثیرگذار برهم به معنای مورد نظر ساختمندگرایی آنتونی گیدنز مفهوم‌پردازی کند (اتکینسون، ۱۳۷۹، ص ۳۱۸). از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این رهیافت می‌توان از آنتونی گیدنز، فیلیپ آبرامز^۲، نوربرت الیاس^۳، چارلز تیلی^۴ و روی باسکار^۵ نام برد. در جدول زیر به طور اختصار، درباره هر کدام از رهیافت‌های فوق توضیح داده شده است:

جدول شماره ۱: نحله‌های مختلف روش‌شناسی و هستی‌شناسی در تبیین تاریخ

روشناسی	هستی‌شناسی	رهیافت
جامعه را به مثابه مجموعه‌ای متشکل از افراد می‌داند و با مطالعه و بررسی درباره افراد و انگیزه‌های آنان برای کنش به تجزیه و تحلیل درباره جامعه می‌پردازد.	از دیدگاه هستی‌شناسی فردگرایانه تنها وقایع منفرد، افراد انسانی و کنش‌ها و اعتقادات آنان واقعی‌اند. جامعه چیزی نیست جز توده‌ای از افراد. اصطلاح «جامعه» تنها کاربرد ابزاری دارد.	فردگرایی
به مفهوم‌پردازی و بررسی کل به مثابه تمامیتی می‌پردازد که ساختار هر چیز را در درون آن تعیین می‌کند. این روش‌شناسی در جستجوی مکانیسم‌های تعیین‌کننده درونی و یا معنای اساسی تکامل ساختاری است.	در هستی‌شناسی کل‌گرایانه جامعه یک نظام فرافردی است که دارای قدرت خودسامان‌دهی و خودانتظام‌بخشی است. جامعه بر افرادی حاکم است که مسیر زندگی و اعتقادات، اعمال و رفتارهای خود را از کلی می‌گیرند که این کل از طریق آنها عمل می‌کند.	کل‌گرایی
با بررسی کنش‌های متقابل علی افراد، گروه‌ها، طبقات و اوضاع اجتماعی، اعتقادات و نیت آنان به مفهوم‌پردازی و مطالعه فرایندهای ساختاری در طی زمان می‌پردازد.	از دیدگاه هستی‌شناسی ساخت‌یابی جامعه عبارت است از ساختار واقعی قواعد، نقش‌ها، روابط و معانی‌ای که بایستی توسط افراد تولید، بازتولید و متحول گردند؛ ضمن آنکه به‌گونه‌ای علی اعمال، کنش‌ها، اعتقادات و نیت آنها را محدود و مشروط می‌کنند.	ساخت‌یابی

منبع: لوید، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷

1. over determinism
3. Norbert Elias
5. Roy Bhaskar

2. Philip Abrams
4. Charles Tilly

مؤثرترین نوشته درباره مسئله ساختار و کارگزار در نظریه اجتماعی و سیاسی نظریه ساختاریابی آنتونی گیدنز است. این نظریه تلاشی است برای فراتر رفتن از دوگانه‌انگاری ساختار و کارگزار، و درصدد است که بتواند میان تأثیر ساختارهایی که شرط تعامل اجتماعی و سیاسی هستند، و حساسیت نسبت به اراده انعطاف‌پذیری، استقلال و کارگزاری کنشگران وفاق ایجاد کند. او معتقد است که ساختارهای اجتماعی ساخته کارگزارند ولی در عین حال متأثر از این ساخت نیز هستند (گیدنز، ۱۹۷۶، ص ۱۲۱). دستاورد اساسی او این است که مسئله ساختار و کارگزار را به هسته علوم اجتماعی بازگرداند و ما را از نزاع‌های دوگانه ساختارگرایی (کل‌گرا) و اراده‌گرایی (فردگرا) فراتر برد (آرکلیگ، ۱۳۷۹، ص ۲۵۱).

روش ساخت‌یابی، معتقد است که هم عامل انسانی و هم محیط تاریخی (جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی) زمینه‌ساز موقعیت‌هایی می‌شوند که در آن محیط، اقدام و عمل صورت می‌گیرد. در این روش، نقش اراده‌گرایی و ساختارگرایی به صورت جداگانه در شکل‌دهی فرایند اجتماعی نفی می‌شوند و ترکیب این دو، معنا پیدا می‌کند. به این معنا که جامعه به معنایی دوگانه وجود دارد؛ یکی، در مقام کارگزار و دیگری، در مقام ساختار نهادی که حاصل کار جمعی است. در این روش، ساختار نظام نهادینه‌شده قواعد، نقش‌ها و روابط جامعه به کمک اندیشه و عمل انسان به کنش‌ها جهت‌ساختاری می‌دهد (اتکینسون، ۱۳۷۹، ص ۲۳۹). این نظریه یک تلاش بلندپروازانه جهت فراتر رفتن از دوگانه‌انگاری ساختار و کارگزار است و دیگر به مسائل به صورت تک‌علتی نگاه نمی‌شود، بلکه اقدامات براساس تعامل میان کارگزار- ساختار صورت می‌گیرد.

مطابق با روش ساخت‌یابی، تبیین‌های اجتماعی و رفتاری را باید از دیدگاه یا چشم‌انداز دوگانه کنش - ساختار ارزیابی کرد. این رویکرد با ارائه و بسط مفاهیم مربوط به موجودیت مستقل واقعی افراد و ساختارهای نهادی که در عین حال دارای وابستگی متقابل هستند، به تبیین امور می‌پردازند. ساختارها دارای ویژگی‌ها و توانمندی‌هایی هستند؛ به طوری که این ویژگی‌ها و توانمندی‌ها را نمی‌توان تنها انباشت یا تجمع قدرت‌ها و رفتارهای افراد تشکیل‌دهنده آن ساختارها دانست و نیز این ویژگی‌ها و توانمندی‌ها فقط برآمده از فرصت‌ها و محدودیت‌های ساختاری نیستند؛ از این‌رو، ساخت‌یابی بر نوعی هستی‌شناسی اجتماعی استوار است که بر وجود دو نقطه اعتدال در قدرت علی (یعنی، هم عامل انسانی و هم ساختار) تأکید دارد.

غیر از نظریه ساخت‌یابی، رهیافت دیگری برای غلبه بر دوگانگی، با عنوان واقع‌گرایی انتقادی ظهور کرد که از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این رهیافت می‌توان از روی باسکار و باب جوسپ^۱ نام برد.

1. Bob Jessop

این دیدگاه، برخلاف دیدگاه ساخت‌یابی، از بین عامل و ساختار حق تعیین‌کنندگی را به ساختار می‌دهد. به این معنا که واقع‌گرایی انتقادی تبیینی از خارج یا بیرون از رابطه ساختار و کارگزار است. روی بسکار هم به نوعی ضمن‌پابندی به رابطه دیالکتیکی ساختار و کارگزار معتقد است که جامعه هم نتیجه علت مادی و هم نتیجه دائمی بازتولید شونده عاملان انسانی است. باب جسوپ نیز معتقد است که دولت به عنوان یک عرصه راهبردی درون یک دیالکتیک پیچیده ساختارها و راهبردها قرار گرفته است (باسکار^۱، ۱۹۹۸، ص ۴۳). به طور کلی، پیش‌فرض‌های واقع‌گرایی انتقادی را می‌توان چنین برشمرد:

۱. کارگزار انسانی تنها در رابطه با محیط‌های از پیش شکل‌گرفته و به شدت ساختمندشده معنا می‌یابد. چنین محیط‌هایی با تعیین سلسله شایستگی‌های بالقوه و پیامدهای مستقیم کنش‌ها، به طور همزمان محدودکننده و توانایی‌بخش کنشگران (چه فردی و چه گروهی) هستند.
۲. اینکه چه چیزی سازنده ساختار است، کاملاً به دیدگاه ما بستگی دارد؛ برای نمونه، کنش دیگران (مثلاً یک گروه از مردم)، نمایانگر ساختار از دیدگاه فردی است که عضو آن گروه از مردم نیست. این مفهوم به طور ذاتی رابطه‌ای از ساختار است.
۳. ساختارها به طور مستقیم، نتایج را تعیین نمی‌کنند، بلکه فقط دامنه بالقوه انتخاب‌ها و راهبردها را مشخص می‌سازند، چون کنشگران تنها شناختی جزئی از چنین ساختارهایی دارند. از این رو، آنان فقط دسترسی جزئی به این دامنه فرضی راهبردها دارند.
۴. محیط‌های کنش، می‌توانند برحسب سلسله‌مراتب لایه‌ای سطوح ساختارهایی که به شیوه‌های پیچیده‌ای تعامل دارند را محدود نمایند و آن زمینه‌ای را تعیین کنند که درون آن کارگزار عمل کند.
۵. ماهیت آن محدودیت‌هایی که توسط محیط‌های ساختمندشده به کنش تحمیل می‌شود، دوگانه است؛ الف) فیزیکی: به خصایص مکانی و زمانی (بالقوه) کنش اشاره دارد؛ ب) اجتماعی: به حاصل پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش‌یابی کنش انسان به زمینه ساختمند شده اشاره دارد.
۶. امکان نگرستن به این محدودیت‌ها به عنوان منابع و فرصت نیز هست. هر محدودیت مستلزم فرصت نیز می‌باشد.

۷. کنش راهبردی؛ عبارت است از تعامل دیالکتیک کنشگران صاحب اراده و آگاه، ولی در عین حال لحاظ شده توسط ساختار و زمینه‌های از پیش شکل‌گرفته (ساختارمند شده) که آنها در آن ساکنند. هرچند کنش‌ها درون محیط‌های ساخت‌مندشده تحقق می‌یابند، ولی کنشگران هم

1. Bhaskar, R.A

دارای پتانسیل تغییر آن ساختارها از طریق کنش‌هایشان می‌باشند و این تأثیر کارگزاران بر ساختارها ممکن است خواسته و یا ناخواسته باشد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۳۲۰).

چهارچوب واقع‌گرایی انتقادی مانند نظریه ساخت‌یابی گیدنز به اهمیت پیامدهای (خواسته و ناخواسته) کارگزاری و تأثیر آن و نتایج کنش راهبردی بر زمینه‌های ساختمندشده‌ای که در آن کنش باید واقع شود، تأکید می‌ورزد و هر دو نظریه به نحوی درصدد فراتر رفتن از نظریه‌های پیشین ساختارگرا و اراده‌گرا هستند و مسئله اراده، نفوذ و تأثیر کارگزاران را مطرح می‌کنند، اما در حالی که گیدنز ساختار و کارگزار را به مثابه دو روی یک سکه می‌نگرد که در یک زمان تنها به یک روی آن می‌توان نگرست، واقع‌گرایان انتقادی ترجیح می‌دهند که ساختار و کارگزار را به مثابه دو فلز درون یک آلیاژ بنگرند که سکه از آن تهیه شده است؛ از این رو، گرچه ساختار و کارگزار به لحاظ نظری تفکیک‌پذیرند، در عمل کاملاً درهم‌تنیده‌اند.

نظریه‌پردازان سازه‌انگاری عقیده دارند که روابط بین‌الملل از حقایق اجتماعی مورد توافق انسان‌ها تشکیل شده است. نیکلاس اوف در این زمینه بیان می‌دارد: «سازه‌انگاری به بحث انسان‌ها و جوامع می‌پردازد، به اینکه انسان‌ها جوامع را بر مبنای کردار خود می‌سازند و جوامع افراد را شکل می‌دهند و افراد یکدیگر را در قالب همان کردار شناسایی می‌کنند. برخی از این تفکرات شکل‌دهنده جامعه است و برخی تأثیری ندارد» (خبیری، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴). با توجه به موارد بیان شده، سازنده‌گرایان نیز با وام گرفتن بحث ساختار- کارگزار درصدد نظریه‌پردازی و تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی هستند. این مکتب از حوزه دیگر نیز مانند پدیدارشناسی، روان‌شناسی اجتماعی و تعامل‌گرایی نمادین نیز تأثیر پذیرفته است. این دیدگاه به تحول روابط بین‌الملل براساس تعامل میان سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی اعتقاد دارد که در روند تعامل متقابل جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. آنها معتقدند که تعامل براساس هنجار و قواعد خاصی قرار دارد که هویت و منافع دولت‌ها توسط این هنجارها خلق می‌شود. در ادامه، مفروضه‌های اصلی رهیافت سازه‌انگاری را بررسی می‌کنیم.

مفروضات سازه‌انگاری

مهم‌ترین محورهای فکری سازه‌انگاری و مفروضات آن را می‌توان در مواد ذیل خلاصه کرد:

۱. اهمیت ساختارهای معنایی در شکل‌گیری و تکوین واقعیت؛
۲. نقش هویت در شکل دادن به منافع و کنش دولت‌ها؛
۳. قوام متقابل ساختار و کارگزار؛

۴. برساختگی هویت دولت، منافع و آنا‌رشی؛
۵. تبیین تکوینی به جای تبیین علی؛
۶. همه سازه‌انگارها واقعیت را برساخته اجتماعی می‌دانند؛
۷. در همه ساختارهای معرفتی، ایده، باورها و هنجارها، نقش اساسی قائل هستند؛
۸. کارگزاران و ساختارها یا فرایندها و نهادها را در پیوند و قوام متقابل باهم تلقی می‌کنند. برای آنها آنا‌رشی یک جامعه، تصویری و حاصل فهم دولت‌هاست؛
۹. هویت و منافع برای تعیین قانونمندی و پیش‌بینی‌پذیری رفتار دولت‌ها و برقراری نظم، نقش ویژه‌ای در نگاه آنها دارند؛
۱۰. قدرت از دیدگاه سازه‌انگارها مهم است، اما به‌گونه‌ای که جنبه‌های غیرمادی آن هم در نظر گرفته شود (دانش‌نیا، ۱۳۸۴، ص ۱۱۱).
۱۱. درنهایت اینکه، سازه‌انگاری درصدد بوده است که به جای تأکید بر توانایی دولت‌ها و یا توزیع قدرت به صورت یکی از ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌الملل بر هویت دولت‌ها تمرکز نماید. براساس این تحلیل، انگاره‌ها می‌توانند روی هویت‌ها و درنتیجه، روی منافع و سیاست‌ها تأثیر گذارند. چنین تغییر جهتی از توانایی‌ها به سوی هویت‌ها، به معنای تغییر در جهت آن چیزی است که دولت‌ها می‌توانند انجام دهند که دلیل آن نیز به واسطه تبیین موقعیت خودشان در ساختار می‌باشد تا بدین ترتیب خویش‌شان را در رابطه با دیگران مشاهده کنند (اُنُف^۱، ۱۹۸۹، ص ۱۱۲). در این رهیافت ساختار نظام دولت‌ها تعیین‌کننده منافع آنها به شمار نمی‌رود. در این روند دولت‌ها یکدیگر را به صورت دشمن، رقیب یا شریک معرفی کرده‌اند و به سهم شدن در تفاسیر خویش از هویت‌های موردنظر ادامه می‌دهند. همچنین، عملکرد آنها مبتنی بر انتظارات دیگران است. به همین دلیل، آنا‌رشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌فهمند (ونت، ۱۹۹۲، ص ۳۹۳). وی معتقد است که نمی‌توان جدا از خصوصیات و تعاملات کارگزاران برای ساختارها قائل به تأثیرگذاری شد (ونت، ۱۳۸۴، ص ۱۸).

اصول اساسی سازه‌انگاری

سازنده‌گرایان سه اصل اساسی هستی‌شناسی در مورد زندگی اجتماعی و تأثیر آن بر سیاست خارجی و روابط بین‌الملل دارند. از دیدگاه آنان ساختارهای فکری هنجاری نیز به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند. اینان اهمیت خاصی برای تأثیرگذاری ایده‌ها و افکار قائلند؛ در

1. Onuf, N.

حالی که نوواقع‌گرایان بر «ساختار مادی موازنه قدرت نظامی» و مارکسیست‌ها بر ساختار مادی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تأکید می‌کنند. سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که ایده‌ها، باورها و ارزش‌های مشترک نیز دارای ویژگی‌های ساختاری هستند و نفوذ زیادی بر کنش‌های اجتماعی و سیاسی دارند. درحقیقت، ساختارها از دید سازه‌گرایان مادی نیستند، بلکه براساس تصور و خیال‌اندیشی بنا شده‌اند؛ اینها شامل هنجارها، باورها، رویه‌ها و عادت مشترکند و با وجود این، از یک پیامد مادی برخوردارند. بنابراین، سازه‌نگاری بیشتر یک مقوله ادراکی و اجتماعی است تا یک موضوع اساساً مادی‌گرایانه و فردگرایانه. یک اصل بنیادین نظریه اجتماعی سازه‌انگار این است که مردم نسبت به چیزها؛ از جمله دیگر کنشگران، بر پایه معنایی که آن چیزها برایشان دارند، عمل می‌کنند. دولت‌ها نسبت به دشمنانشان رفتاری متفاوت در قیاس با دوستانشان دارند، زیرا دشمنان تهدیدکننده‌اند و دوستان چنین نیستند (لینکلتر، ۱۳۸۵، ص ۳۶).

وجود هنجارها در دو شکل داخلی و بین‌المللی ظهور پیدا می‌کند؛ بدین معنا که این هنجارها یک فهم بین‌الذهانی مشترک را برای بازیگران به وجود می‌آورند که چه در سطح داخلی و چه بین‌المللی براساس آن رفتار کنند. این هنجارها در سطح بین‌المللی شامل حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی و رویه‌های بین‌المللی و در سطح داخلی، می‌توان فرهنگ سیاسی، افکار عمومی، قانون اساسی و دیدگاه‌های حزبی را می‌توان نام برد. اما باید توجه داشت که منابع هنجاری در کشورها با یکدیگر تفاوت دارند. در جوامع دموکراتیک این منابع عبارت از پارلمان، دیدگاه‌های حزبی، قانون اساسی و غیره هستند، اما در جوامع غیردموکراتیک این سنت‌ها، آداب و رسوم مذهبی و تاریخی هستند که شکل‌دهنده هنجارها می‌باشند. حضور هنجارها به نحوی است که شکل‌دهنده هویت می‌باشند و از دید سازه‌گرایان به دلیل تقدم هنجارها بر منافع، دولت‌ها نمی‌توانند در رفتارهای خود هنجارها را نادیده انگارند و برای رسیدن به منافع به هر اقدامی دست زنند.

بنابراین، در عرصه بین‌الملل تفاوت رفتارها در سیاست خارجی ریشه در فهم دولت‌ها (واحدها) از هنجارها و نیز میزان تأثیرگذاری آنها دارد. برخلاف نئورئالیست‌ها، همگرایی بین دولت‌ها محصول الزامات ناشی از معمای امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک نیست، بلکه آن محصول هنجارهای بین‌المللی مشترک است. از دید سازه‌نگاری کنش کنشگران را هنجارها هدایت می‌کنند؛ یعنی، انتظارات بین‌الذهانی مشترک و مبتنی بر ارزش‌ها در مورد رفتارها و به بیانی دیگر، تصمیم‌گیرندگان براساس هنجارها و قواعدی که خود مبتنی بر پیشینه عوامل ذهنی، تجربه تاریخی - فرهنگی و حضور در نهادهاست، تصمیم‌گیری می‌کنند و این هنجارها هستند که رفتار مناسب را تعیین می‌کنند و در نتیجه، کنشگران براساس منطق زیبنده‌گی یا

تناسب^۱ عمل می‌کنند و از این دیدگاه هنجارها تابع منافع کنشگران نیستند، بلکه به این منافع شکل می‌دهند. افزون بر این، تأثیر آنها تنها در حد تهدید یا تشویق کنش (یعنی، تأثیری تنظیم‌کننده) نیست، بلکه تأثیری تکوینی^۲ است؛ یعنی، اهداف کنشگران را مشروعیت می‌بخشند و در نتیجه، آنها را تعریف می‌کنند (هادیان، ۱۳۸۲، ص ۹۳۱).

کراتوچویل^۳ در تلاش بود تا سیاست بین‌الملل را از راه هنجارهای کاملاً شناخته‌شده تجزیه و تحلیل کند. او معتقد بود که این هنجارها هستند که بر تمام رفتار انسان‌ها تأثیرگذارند، او برخلاف ماکس وبر^۴ که مدعی بود که کنش زمانی معنادار است که بتواند در یک متن بین‌الذهانی مشترک جایگزین شود، او در تلاش بود که این متن را براساس قوانین و هنجارها تعریف کند. از نظر وی، هنجارها در نتیجه کنش سیاسی شان قطعی هستند و به تصمیمات شکل می‌دهند (زفاس، ۲۰۱۲، ص ۱۷). قواعد زمانی می‌توانند نقش ایفا کنند که بتوانند به یک تأثیر موفق دست یابند، آنها وابسته به متن نیستند، بلکه آنها قواعد قاعده‌مند و نهادینه‌شده هستند. اگر قواعد را به عنوان یک الگو در نظر بگیریم، نمی‌توانیم که نقش هنجارها را در زندگی اجتماعی درک کنیم، زیرا مفهوم‌پردازی هنجارها به عنوان یک امر محدودکننده کاملاً اشتباه است. از دید وی، گرچه قواعد و هنجارها به طور اصولی بر رفتار انسان‌ها تأثیر می‌گذارد، اما آن را محدود نمی‌کند؛ بنابراین، او درصدد بود که نقش قواعد و هنجارها در زندگی اجتماعی را دوباره مفهوم‌پردازی کند. به نظر او هنجارها نه تنها یک معیار قطعی برای بازی‌ها به وجود می‌آورند، بلکه بازیگران را قادر می‌سازند تا اهدافشان را در درون آنها تعقیب نمایند. همچنین، آنها معانی بین‌الذهانی را به وجود می‌آورند که به عواملان اجازه می‌دهند که فعالیت‌هایشان را نسبت به یکدیگر تنظیم و با همدیگر ارتباط برقرار کنند و ادعاهای و انتخاب‌هایشان را تصدیق کنند (زفاس، ۲۰۱۲، ص ۲۰).

از دیدگاه اونف، جهان اجتماعی شبکه‌هایی از قواعدند که افراد و گروه‌های انسانی آنها را شکل می‌دهند. از دید وی، سازه‌انگاری از کردارها شروع می‌شود، کردارها که متشکل از اعمال گفتاری یا کنش فیزیکی است، جهان را می‌سازند و برای اینکه کردارها بتوانند که واقعیت را شکل بدهند، آنها می‌بایست دارای معنا باشند. بر اساس این دیدگاه، معانی در روابط اجتماعی انسان وابسته به هستی و ذات قوانین است؛ بنابراین، برای هر تحلیل از زندگانی اجتماعی می‌بایست از قواعد شروع کرد، یک قاعده، گفتاری است که مردم می‌گویند که آنها چه چیزی را باید انجام دهند. قواعد یک راهنمایی برای رفتار بشری فراهم می‌آورد و بنابراین، آنها را در امکان معانی مشترک سهیم می‌سازد. مفهوم‌سازی اونف در مورد قواعد وابسته به اعمال گفتاری است؛ یک عمل

1. logic of appropriateness

2. constitute

3. Friedrich Kratochwil

4. Karl Emil Maximilian "Max" Weber

گفتاری، عمل صحبت کردن به روشی است که به شخص دیگر توانایی فعالیت برای عمل کردن بیخشد. او گفتارها را به سه دسته تقسیم بندی می کند: قاطعانه، دستوری و بی ارزش و خارج از رده. ارزش این سه نوع وابسته به این است که چگونه یک سخنگو قصد دارد تا بر جهان اطراف خود تأثیر گذارد. موفقیت یک گفتار بستگی به واکنش به آن گفتار نیز دارد (همان، ص ۲۰).

اونف بر این باور است که قواعد و هنجارها، انسان ها را تبدیل به عاملانی می کند که جهان مادی را تبدیل به یک واقعیت اجتماعی برای خود به عنوان بشریت کند. او معتقد است که این قواعد و هنجارها یک سری محدودیت برای ما به ارمغان می آورد، همان گونه که ما به حکم انسان بودن، به هوا برای تنفس احتیاج داریم؛ اما به بال برای پرواز احتیاجی نداریم (همان، ص ۲۱). رهیافت سازه انگاری به این امر می پردازد که چگونه هویت ها می توانند در شکل گیری همگرایی یا واگرایی منطقه ای و بین المللی مؤثر باشند؛ زیرا از این دیدگاه، منافع از روابط اجتماعی برمی خیزد و لزوماً نمی توان به نوع تعامل میان دولت ها و همکاری تا تعارض میان آنها خوش بین یا بدبین بود؛ بنابراین، روابط دولت ها براساس معنایی است که آنها برای همدیگر قائلند و نه توزیع قدرت. با توجه به این امر است که هویت به موضوعی مهم در روابط بین الملل تبدیل می شود. هویت به معنای فهم های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات از دیگران است. کنشگران منافع و هویت خود را از راه مشارکت در معانی جمعی به دست می آورند؛ یعنی، همان معانی که ساختارها را تعریف می کنند و به کنش های ما سازمان می دهند. هویت ها و منافع اموری رابطه ای می باشند و زمانی که ما موقعیت را تعریف می کنیم، تعریف می شوند (هادیان، ۱۳۸۲، ص ۹۳۱).

به طور کلی اصول رهیافت سازه انگاری را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. ساختارهای سیاست بین الملل بر ایند تعاملات اجتماعی هستند. باید توجه داشت که در برداشت سازه انگارانه نت ساختارها معنایی کم و بیش ذهنی می یابند و در نتیجه، به عواملی چون قدرت در آنها توجه نمی شود، اما نمی توان این را ویژگی ذاتی سازه انگاری دانست و در عین توجه به ساختارهای معنایی می توان به روابط قدرت شکل دهنده به معانی نیز توجه کرد؛ ۲. دولت ها سوژه هایی ایستا نیستند، بلکه کارگزارانی پویا هستند؛ ۳. هویت های دولتی اموری مسلم و ثابت نیستند؛ ۴. هویت های دولتی از طریق رویه های پیچیده و متداخل و (اغلب متناقض) تاریخی (باز) قوام می یابند. در نتیجه، سیال، بی ثبات و به طور دائم در حال دگرگونی هستند؛ ۵. تمایز میان سیاست داخلی و بین المللی امری موقت و ناپایدار است (یعنی این فرض که سیاست داخلی غیر آناشیک، در مقابل سیاست بین الملل آناشیک قرار می گیرد) ۶. تصمیم گیری کنشگران در سیاست بین الملل مبتنی بر این است که چگونه جهان به نظرشان می رسد و نقش خود را در آن چگونه تلقی می کنند.

جدول شماره ۲: اصول سازه‌انگاری

<p>۱. درصد ایجاد یا راه میانه بین عقلگرایی و انعکاس‌گرایی است. ۲. به دنبال تبیین این ادعاست که واقعیات سیاسی به صورت اجتماعی ساخته می‌شوند و ایده‌ها نقش مستقل در تحلیل روابط بین‌الملل دارند. ۳. درصد جایگزینی مفهوم عقلانیت ابزاری مدنظر خردگرایی با مفهوم جامعه‌شناختی کارگزار است. ۴. معتقد به درک و فهم منافع و توضیحات به صورت یک ساخت اجتماعی است تا واقعیتی عینی و پیشینی.</p>	<p>هدف</p>
<p>۱. اعتقادات و باورهای ما نقش اساسی در ساخت جهان عینی ما دارند. ۲. دنیای اجتماعی و سیاسی نه پیشینی، بلکه ذاتاً بین‌الذهانی است (محصول ساخت اجتماعی است) ۳. به هیچ‌وجه واقعیت سیاسی - اجتماعی بیرون از فهم ما وجود ندارد. قلمروی اجتماعی خارج از محدود فهم انسان وجود ندارد. ۴. نقش عوامل معرفتی باید همچون عوامل مادی در روابط بین‌الملل مهم قلمداد شود. ۵. برای بسیاری از سازه‌انگاران، پوزیتیویسم‌ها توان تطبیقی خود با مقوله تأکید آنها، یعنی فهم بین‌الذهانی را ندارند.</p>	<p>مفروضات کلیدی</p>
<p>۱. آتارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌فهمند و ساختار نظام بین‌الملل چیزی را به دولت‌ها دیکته نمی‌کند، بلکه تعامل و فهم بین‌الذهانی آنهاست که شرایط آتارشی را در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد. ۲. تأثیر هنجارهای ملی بر سیاست‌های ملی ۳. تأکید بر اهمیت ساخت گفتمانی واقعیات، تهدیدات امنیتی ذهنی حاصل درک بازیگران است تا واقعیات عینی</p>	<p>مضامین کلیدی</p>
<p>۱. ساخت اجتماعی ۲. بین‌ذهنیت ۳. هویت</p>	<p>مفاهیم کلیدی</p>
<p>۱. وحدت و نزدیکی با آن چیزی که خود را از آن جدا می‌کند تا چیزی که خود را در آن سهیم می‌داند یا تعریف می‌کند. ۲. غیرقابل آزمون بودن ادعاهای آنها علی‌رغم خصیصه تئوریک آن ۳. تلاش برای سازش دومقوله سازش‌ناپذیر ۴. سوق پیدا کردن طرفداران نظریه به طرف یک قطب علی‌رغم تلاش در اتخاذ مواضع بینابینی ۵. پیچیدگی و غیرقابل درک بودن ادعاهای تئوریک آن</p>	<p>ضعف‌ها و محدودیت‌ها</p>

(منبع: های، ۱۳۸۵، ص ۵۱-۵۲)

پس از بررسی تبارشناسی، مفروضات و اصول سازه‌انگاری و ذکر این مطلب که سازه‌انگاری در اصل تلاشی برای برقراری نوعی پیوند میان دو رهیافت عقلانیت‌گرا (نئورئالیسم و نئولیبرالیسم) و انعکاس‌گراست. از این‌رو، در اینجا تلاش خواهیم نمود که این دو رهیافت را مورد مذاقه قرار دهیم که به تأثیر این رهیافت در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بیشتر آشنا شویم.

نظریه‌های عقلانیت‌گرا

منازعه نئو- نئو (یعنی، میان نئورئالیسم و نئولیبرالیسم) قرائت دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ منازعه دیرپایی است که میان رئالیسم و لیبرالیسم وجود داشته است و اولیه‌الی ویور^۱ این منازعه را سنتز نئو- نئو می‌نامد. اگرچه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی با هم بسیار در تضادند، ولی در واقع دو شیوه فکری همزادند (لینکلتر، ۱۳۸۵، ص ۷).

1. Ole Wæver

برای بررسی منازعه فوق، در ابتدا کلیاتی از ویژگی آنها در جدولی آورده می‌شود و سپس به بررسی رهیافت‌های جدید در این دیدگاه‌ها پرداخته خواهد شد.

جدول شماره ۳: اصول رهیافت رئالیسم

<p>۱. بر قلمروی روابط بین‌الملل قوانین عینی حاکم است که ریشه در ماهیت بشر دارند.</p> <p>۲. تعقیب قدرت به وسیله افراد و دولت‌ها اجتناب‌ناپذیر و فراگیر و به تبع تنازع و رقابت بومی است.</p> <p>۳. دولت‌ها واحد و بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل هستند چون قدرتی را فراتر از خود به رسمیت نشناخته‌اند و بر دیگر بازیگران حاکمیت دارند.</p> <p>۴. دولت‌ها بازیگران یکپارچه‌ای هستند که منافع ملی محرکه اصلی آنهاست.</p> <p>۵. منافع ملی عینی و از قبل تعریف شده است.</p> <p>۶. اولویت مهم امنیت و بقاست.</p> <p>۷. بین سیاست داخلی و خارجی تفکیک وجود دارد.</p>	مفروضات کلیدی
<p>۱. مطالعه روابط بین‌الملل، مطالعه روابط بین دولت‌هاست.</p> <p>۲. رفتار مبتنی بر منافع خودپرستانه دولت‌ها در شرایط فقدان یک اقتدار جهانی به وضعیت آنارشی منجر می‌شود.</p> <p>۳. منازعه نه به دلیل مقاصد صلح‌دوستانه دولت‌ها، بلکه ریشه در توازن قوا دارد. توازن قوا نیز حاصل تعقیب قدرت و امنیت توسط دولت‌هاست.</p> <p>۴. نظام بین‌الملل مبتنی بر منازعه است و برداشت خوش‌بینانه مبتنی بر همکاری سطحی‌نگری است.</p> <p>۵. تکامل در روابط بین‌الملل دوره‌ای است و یک‌سری قوانین ناشی از ذات بشر بر آن حاکم است.</p>	مضامین کلیدی
<p>۱. امنیت، ۲. حاکمیت، ۳. منافع ملی، ۴. سیاست قدرت</p>	مفاهیم
<p>۱. توجه محدود به نقش بازیگران غیردولتی</p> <p>۲. کم‌توجهی یا بی‌توجهی به فرایندهای غیرامنیتی مثل اقتصاد</p> <p>۳. تأکید بر مفهوم نارسایی ماهیت بشر</p> <p>۴. داشتن تصویری از چگونگی ساختار سیاست‌ها و نه یک تئوری در باب سیاست‌های جهانی</p>	ایرادات

(منبع: های، ۱۳۸۵، ص ۴۲-۴۳)

به‌طور کلی، رهیافت واقع‌گرایی پس از جنگ جهانی دوم و ثابت شدن ناکارآمدی دیدگاه آرمان‌گرایی (لیبرالیسم) در تحقق صلح جهانی به‌وسیله سازمان‌های بین‌المللی، به صورت گفتمان غالب در نظام بین‌الملل درآمد. نقطه شروع تحلیل لیبرالیسم دولت نیست، بلکه فرد است. افراد همراه با گروه‌های انسانی، مبدأ شروع بحث لیبرالیسم محسوب می‌شوند. لیبرال‌ها در عرصه روابط بین‌الملل بیش از همه به دولت‌ها و سپس به انواع همکاری‌ها، سازمان‌ها و اتحادیه‌ها می‌پردازند. نه تنها لیبرال‌ها مناقشه را مورد مطالعه قرار می‌دهند، بلکه به تجزیه و تحلیل همکاری می‌پردازند که می‌تواند در عرصه بین‌الملل رواج پیدا کند.

لیبرالیسم ایدئولوژی است که دغدغه اصلی آن آزادی افراد است؛ لیبرال‌ها تأسیس دولت را عامل ضروری برای حفظ آزادی در مقابل تهدید سایر افراد یا دیگر دولت‌ها می‌دانند؛ دولت باید همواره تابع اراده جمعی باشد و نه حاکم بر آن و نهادهای دموکراتیک ابزاری برای تضمین این

مسئله هستند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۳۶۹). لیبرال‌ها اساساً خوش‌بین هستند که اگر انسان‌ها عقلانی فکر کنند، می‌توانند همکاری سودمند متقابلی داشته باشند و از این رو، به جنگ خاتمه دهند. خوش‌بینی لیبرال با تأسیس دولت مدرن در ارتباط است. نوسازی به معنای پیشرفت در بسیاری از عرصه‌های زندگی انسان و از جمله روابط بین‌الملل است. طرفداران این رهیافت در بحث بر سر همکاری بیشتر در روابط بین‌الملل به چهار گروه با نظرات متفاوت تقسیم می‌شوند: لیبرالیسم جامعه‌گرا، لیبرالیسم وابستگی متقابل، لیبرالیسم نهادگرا و لیبرالیسم جمهوری‌خواه (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵، ص ۱۷۶). به‌طور کلی، تفاوت دیدگاه واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵، ص ۶۶).

جدول شماره ۴: تفاوت رهیافت واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی

آرمان‌گرایی لیبرالیسم دهه ۱۹۲۰	واقع‌گرایی دهه‌های ۱۹۳۰-۱۹۵۰
نقطه قانونی: حقوق بین‌الملل، سازمان بین‌الملل، وابستگی متقابل، همکاری، صلح	نقطه قانونی: قدرت سیاسی، امنیت، تعرض و تجاوز، مناقشه، جنگ
انتخاب‌های متعدد و آزادی عمل فراروی سیاست‌گذاران و دولتمردان	قدرت تغییر اصلی در تعیین رفتارها و انتخاب‌ها
توجه به بایدها و نه هست‌ها، در تبیین رفتار دولت‌ها	توجه به قدرت به عنوان مرکز ثقل سیاست بین‌الملل
تفکیح سیاست‌های موازنه قوا، رقابت تسلیحاتی و قدرت‌طلبی توسط دولت‌ها	تجربه، احتیاط، دوراندیشی و توجه به تاریخ
تأکید بر حقوق و هنجارها در سطح بین‌الملل	اهمیت توازن قدرت به عنوان مکانیسم مهارت قدرت
وجود هماهنگی میان منافع به عنوان عامل تعیین‌کننده صلح جهانی	تضاد منافع دولت‌ها به علت نابرابری در قدرت
سازمان‌های بین‌المللی با عنوان ابزار دستیابی به صلح	قدرت مثل مفهوم انرژی در فیزیک مفهوم بنیادی در علوم اجتماعی است
نقش عقل، دیپلماسی و افکار عمومی در حفظ صلح	اهمیت ناچیز عقل و افکار عمومی در حفظ صلح

منبع: (آقایی، ۱۳۸۲، ص ۵۳)

در دهه ۸۰ رنالیسم توجه خود را به این نکته معطوف کرد که چگونه آثارش به جای نهاد بشری، سیاست دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، لیبرالیسم نیز به این مسئله پرداخت که همکاری‌های بین‌المللی چگونه می‌تواند بر آثار منفی آنارشی غالب شود. این در حالی بود که رنالیسم جدید معتقد است که نهادها نمی‌توانند آثار آنارشی را از بین ببرند. اختلاف بین این دو رهیافت نئورنالیسم و نئولیبرالیسم به مدت یک دهه پس از اواسط دهه ۱۹۸۰، اصلی‌ترین جریان غالب در رشته روابط بین‌الملل است (اسمیت، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰). به‌طور کلی، دیوید بالدوین^۱ ویژگی‌های عمده منازعه نئولیبرال - نئورنالیست را شامل موارد ذیل می‌داند:

1. David Baldwin

۱. نئورئالیست‌ها در مقایسه با نئولیبرال‌ها برای آنارشی در ایجاد محدودیت برای رفتار دولت اهمیت بیشتری قائلند.
 ۲. از نظر نئورئالیست‌ها، نیل به همکاری بین‌المللی و تداوم بخشیدن به آنها سخت است و تا حد زیادی وابسته به قدرت دولت است، اما نئولیبرال‌ها چنین دیدگاهی ندارند.
 ۳. نئولیبرال‌ها بر ستانده‌های مطلق در همکاری بین‌المللی تأکید می‌کنند در حالی که نئورئالیست‌ها ستانده‌های نسبی را مورد توجه قرار می‌دهند. نئورئالیست‌ها می‌پرسند که در همکاری‌های بین‌المللی چه کسی بیشتر کسب می‌کند، اما نئولیبرال‌ها به بیشینه کردن سطح کلی ستانده‌ها برای همه بازیگران توجه دارند. دغدغه اصلی نئولیبرال‌ها افزایش اندازه کیک است؛ به گونه‌ای که همگان بتوانند تکه‌های بزرگ‌تری را صاحب شوند و این در حالی است که نئورئالیست‌ها مدعی اند اندازه کیک مهم نیست، مهم این است که هر بازیگری توجه خود را به مقایسه اندازه و قطعه با قطعه همسایه معطوف کند.
 ۴. نئورئالیست‌ها فرض می‌کنند که غلبه بر آنارشی موجود در نظام بین‌الملل از طریق دولت‌ها و یا توجه به مسئله امنیت و بقا ممکن است؛ در حالی که نئولیبرال‌ها بر اقتصاد سیاسی بین‌المللی متمرکز می‌کنند. بنابراین، هر کدام چشم‌انداز متفاوتی از همکاری‌های بین‌المللی ارائه می‌دهند.
 ۵. نئورئالیست‌ها بیشتر بر توانایی تأکید می‌کنند تا نیت‌ها، اما نئولیبرال‌ها بیشتر بر نیت و برداشت‌ها توجه می‌کنند.
 ۶. نئورئالیست‌ها معتقدند که نهادها و رژیم‌های بین‌المللی آثار محدودکننده آنارشی نظام بین‌المللی بر همکاری را کاهش می‌دهند، اما نئولیبرال‌ها بر این باورند که رژیم‌ها و نهادها قادر به تسهیل همکاری‌اند (ونت، ۱۹۸۷، ص ۳۱).
- به طور کلی، مهم‌ترین وجه مشترک دیدگاه عقلانیت‌گرا تأکید بر مفهوم انسان عقلایی و استفاده از نظریه انتخاب عقلایی است که از دهه ۱۹۵۰ این دو رهیافت را تحت تأثیر قرار داده است. از دیدگاه طرفداران رهیافت عقلانیت‌گرا، عملکرد عقلانی دولت‌ها در نظام بین‌الملل بازتابی از عقلانی بودن انسان است. برای نمونه، کنت والتز^۱ در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل، ساختار نظام بین‌الملل را محصول عملکرد انسان اقتصادی یا عقلانی می‌داند که در رفتار خود اصل سود و زیان را راهنمای عقل قرار می‌دهد و یا اینکه ممکن است ساختار دولت‌ها عملکرد آنها را محدود کنند، اما عقلانی بودن به آنها این امکان را می‌دهد تا ضمن درک واقعیت‌ها و محدودیت‌ها، اهداف خود را به پیش ببرند؛ مثلاً اگر زمانی توزیع قدرت در ساختار بین‌المللی تغییر کرد، آن دولت‌ها به

1. Kenneth Neal Waltz

عنوان بازیگران عقلایی به ائتلاف و اتحادها روی آورند و بتوانند به غایت و هدف اصلی خود که همان بقا و امنیت است، دست یابند.

از دیدگاه واقع‌گرایی ممکن است در این بین دولت‌ها رأی به تمایز میان سیاست و اخلاق دهند، به این معنا که نیاز دولت‌ها برای بقا ضرورتاً موجب می‌شود که رهبران دولت‌ها از اخلاقیات فاصله گیرند، زیرا بقا مهم‌ترین هدف هر دولت است و نباید به هیچ قیمتی نادیده انگاشته شود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰۸). از دیگر مسائل مورد تأکید عقل‌گرایان بر اهداف و منافع عینی می‌باشد؛ برای مثال، رئالیست‌ها افزایش قدرت نظامی و لیبرال‌ها افزایش قدرت اقتصادی را جزء اهداف اصلی دولت‌ها می‌دانند. مسئله دیگر مورد توجه عقلانیت‌گرایان، مسئله تداوم است. از دیدگاه اینان، اصل حاکم بر روابط بین‌الملل تداوم است و تغییر تا حدی زیادی جنبه استثنایی دارد. برای مثال، والتز معتقد است که پایان جنگ سرد صرفاً توزیع قدرت را در نظام بین‌الملل تغییر داد و نه ساختار آن را (والتز، ۲۰۰۰، ص ۶؛ به نقل از صحرایی، ۱۳۹۰، ص ۶۸).

در ادامه به اختصار، به تفاوت دیدگاه نئورئالیسم و نئولیبرالیسم در قالب جداول زیر می‌پردازیم:

جدول شماره ۵: اصول نئورئالیسم

هدف	مفروضات کلیدی	مضامین کلیدی
<ol style="list-style-type: none"> ۱. ایجاد و شکل دادن به یک تحلیل سیستمیک دقیق و ساختاری از روابط بین‌الملل ۲. آزاد کردن رئالیسم از تصورات ذات‌گرایانه درباره سیستم بین‌الملل ۳. ارائه یک تحلیل استقرایی از سیاست‌های جهانی که مبتنی بر فرضیات دقیق درباره سیستم بین‌المللی باشد. 	<ol style="list-style-type: none"> ۱. سیاست جهان را زمانی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم که دولت‌ها را بازیگر عقلایی قلمداد کنیم، دولت‌ها درصدد به حداکثر رساندن منافع خود هستند. ۲. چهارچوبی که دولت‌ها در آن قرار دارند، وضعیت آناشی است که محتوای عقلانیت دولت‌ها را تعیین می‌کند. ۳. رفتار دولت‌ها صرفاً در چهارچوب ساختار نظام بین‌الملل قابل تبیین است. ۴. دولت نهاد حاکمیت و بازیگر اصلی در روابط بین‌الملل است. ۵. دولت‌ها بازیگران یکپارچه‌ای هستند که محرکه اصلی آنها ملاحظات مربوط به منافع ملی است. ۶. دولت‌ها بیشتر به دنبال تعقیب منافع نسبی هستند تا منافع مطلق. 	<ol style="list-style-type: none"> ۱. ساختار آناشیک سیستم بین‌الملل دستور کار دولت‌ها را تعیین می‌کند. ۲. منازعه برآیند روحیه تهاجمی دولت‌ها نیست بلکه ناشی از تعقیب منافع ملی در شرایط آناشی است. ۳. توازن قدرت می‌تواند منازعه و قدرت دائمی را تقلیل دهد. ۴. وجود یک هژمون می‌تواند تمایلات سیستم به ثباتی را تعدیل کند. ۵. در شرایط نظم هژمونیک نهاد‌های بین‌المللی می‌توانند بستری را برای همکاری فراهم کنند.

(منبع: های، ۱۳۸۵، ص ۴۵-۴۶)

جدول شماره ۶: اصول نئولیبرالیسم

هدف	مفروضات کلیدی	مضامین کلیدی	مفاهیم کلیدی
۱. وارد کردن فرایندهای اقتصادی در ادبیات تئوریک روابط بین‌الملل ۲. مخالفت با دولت‌محوری مطلق رئالیسم و نئورالیسم ۳. تبیین امکان همکاری در چهارچوب سیستم بین‌الملل ۴. تبیین یک نگرش غالباً مثبت و انعطاف‌پذیر از ماهیت بشر	۱. افراد و دولت‌ها با تفکر عقلانی توانایی حل مسائل را از طریق اقدام جمعی دارند، همکاری بین‌المللی برای کسب مزیت‌های متقابل هم ممکن است و هم مطلوب. ۲. بازیگران غیردولتی، شرکت‌های چندملیتی، جنبش‌های مذهبی و ناسیونالیستی نقش برجسته‌ای در تحولات روابط بین‌الملل دارند. ۳. دولت را نمی‌توان به عنوان بازیگری یکپارچه تصور کرد. آنها تابع فشارهای متبوع داخلی و بین‌المللی هستند. ۴. قدرت در چهارچوب سیستم بین‌المللی پراکنده و شناور است. ۵. دولت‌های دموکراتیک به جنگ با یکدیگر اقدام نخواهند کرد. ۶. نیروهای نظامی تنها و مهم‌ترین ابزار در سیاست خارجی نیستند - دولت‌ها به دنبال منافع مطلق خود هستند تا منافع نسبی.	۱. یک سیستم کار بین‌المللی پیشرفته در چهارچوب اقتصاد جهانی موجب ایجاد روابط وابستگی متقابل و همکاری بین دولت‌ها شده است و برای طرفین مزایای متقابل دارد. ۲. وضعیت وابستگی متقابل پیچیده که مشخصه سیستم بین‌الملل است، اقتصادهای ملی و امنیت به اتفاقات دیگر را حساس و آسیب‌پذیر می‌کند. ۳. این مسئله توانمندی‌ها و خودمختاری دولت را تا حد زیادی تقلیل می‌دهد. ۴. روابط پیچیده امنیتی و سیاست‌های داخلی و بین‌المللی وجود دارد که به سادگی نمی‌توان برای آن سلسله‌مراتبی قائل شد. ۵. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی اگرچه به یک معنا ساخته دست دولت‌ها هستند، اما به تدریج هویت و کارگزار مستقل از خود به نمایش می‌گذارند.	۱. وابستگی متقابل، ۲. وابستگی متقابل پیچیده، ۳. منافع مطلق، ۴. همکاری، ۵. رژیم‌های بین‌المللی

(منبع: های، ۱۳۸۵، ص ۴۸-۴۹)

نظریه بازتابی^۱

نظریه بازتابی برخلاف نظریه‌های عقلانیت‌گرا به ارزش‌ها توجه دارد تا به امور واقعی. از دید طرفداران این نظریه، همه نظریه‌ها به نوعی بازتاب‌دهنده ارزش‌ها و هنجارها هستند. دو موضع هنجاری عمده در سیاست بین‌الملل وجود دارد: جهان وطن‌گرایی و اجتماع‌گرایی. مطابق دیدگاه جهان وطن‌گرایانه، نظریه هنجاری در مورد سیاست بین‌الملل بایستی بر انسان به عنوان یک کل و یا بر افراد تأکید کند. اما ادعای اجتماع‌گرایان این است که این توجه بایستی معطوف به اجتماع سیاسی (دولت) باشد. استیو اسمیت نظریه هنجاری را در چهار گروه فمینیستی، نظریه انتقادی، جامعه‌شناسی تاریخی و پسامدرنیسم توضیح داده است. هدف اصلی این نظریه، ایجاد تغییر در جامعه است و هر کدام از این چهار گروه به نحوی درصدد این تغییرند و برای رسیدن به یک اجماع

1. reflexivism

عقلانی در مباحثه سیاسی می‌توان از توانش ارتباطی^۱ استفاده کرد که چنین وضعیتی منجر به گسترش یک سیاست رهایی‌بخش خواهد شد.

در حالی که نئورئالیست‌ها اعتقاد دارند که دولت از قبل موجود است، اما جامعه‌شناسی تاریخی (و نظریه‌پردازانی از جمله تدا اسکاچپل^۲، چارلز تیلی و مایکل مان^۳) معتقدند که نیروهای در حال عمل داخلی و جامعه بین‌المللی انواع خاصی از دولت‌ها را به وجود آورده‌اند؛ یعنی دولت را نیروهای داخلی و بین‌المللی به وجود می‌آورند و خود نیروهای بین‌المللی عامل تعیین‌کننده ماهیت دولت آن. از این دیدگاه، ساختارهایی که ما آن را مسلم و طبیعی می‌دانیم، محصول فرایندهای پیچیده اجتماعی؛ از جمله جنگ، طبقات و انباشت سرمایه می‌باشند (گریفیث^۴، ۱۹۹۹، ص ۲۲۳). برای مثال، چارلز تیلی معتقد است که دولت در طول تاریخ یک شکل نداشته است و یا اینکه هیچ‌گونه حقیقت مطلق وجود ندارد یا فوکو معتقد است که چیزی به نام حقیقت وجود ندارد، تنها رژیم‌های حقیقت وجود دارد. این رژیم‌ها بازتاب شیوه‌هایی هستند که منجر به توسعه قدرت و حقیقت در یک رابطه متقابل تقویت‌کننده در طول تاریخ شده‌اند. این بدان معناست که تبیین‌های مرتبط با جهان اجتماعی در درون گفتمان خاص حقیقت محسوب می‌شوند؛ بنابراین، شیوه‌ای که ما با آن جهان اجتماعی را بنا می‌کنیم، متنی است و جهان از این دیدگاه همانند یک متن بنا می‌شود و تفسیر و تأویل جهان منعکس‌کننده مفاهیم و ساختارهای زبان است (اسمیت، ۱۳۸۲، ص ۱۸۵).

سازه‌انگاری پلی میان نظریه‌های عقلانیت‌گرا و انعکاس‌گرا

اگرچه اهمیت نظریه‌های سازه‌انگاری در عرصه بین‌الملل توسط اونف و یا راگی بیان شد، اما این تحولات نظام بین‌الملل بود که بر اهمیت رهیافت مذکور افزود؛ زیرا: (۱) با پایان جنگ سرد از اهمیت بسیاری از تئوری‌های روابط بین‌الملل کاسته شد؛ (۲) با پیشرفت در رشته‌های دانشگاهی، به‌ویژه علوم اجتماعی بسیاری از مفروضات روش‌شناختی نظریه‌ها مورد حمله قرار گرفت؛ (۳) احیای رقیب دیرینه رئالیسم، یعنی لیبرالیسم در شکل نهادگرایی نئولیبرال باعث زیرسؤال رفتن سلطه رئالیسم شد (همان، ص ۱۵۷).

سازه‌انگاری رهیافتی است که در تلاش است تا هم از موضع عقلانیت‌گرا و هم از موضع انعکاس‌گرا در تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی بهره‌مند شود. به همین دلیل است که ضمن پذیرش تعدادی از مفروضات دو رهیافت پیشین برخی از مفروضات را هم رد می‌کند. بسیاری

1. communicative competence

2. Theda Skocpol

3. Micheal Mann

4. Griffiths, M.

معتقدند که تئوری‌های روابط بین‌الملل از راه سه مناظره بزرگ توسعه یافته‌اند. اولین مناظره در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بین آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان در مورد چگونگی دسترسی به ایجاد صلح به وجود آمد. دومین مناظره در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بین واقع‌گرایان سنتی و ساختاری در مورد اینکه چگونه تئوری‌های روابط بین‌المللی به صورت علمی تئوریزه می‌شوند و سومین مناظره هم در اواخر دهه ۱۹۸۰ به این طرف، بین مدرنیسم و پسامدرنیسم در مورد این بود که آیا تئوری‌های پوزیتیویستی روابط بین‌الملل دارای اعتبارند و یا خیر و چه چیزی جایگزین آن خواهد شد.

هر کدام از مناظره‌ها یک سری مسائل و پیامدهای بنیادین را موجب می‌شدند؛ از قبیل: (۱) مسائل سیاسی آرمان‌گرایی در مقابل واقع‌گرایی در مناظره اول؛ (۲) مسائل روشنشناسی تاریخی در مقابل علمی در مناظره دوم و (۳) مسائل شناخت‌شناسی عقلانیت‌گرایی در مقابل انعکاس‌گرایی در مناظره سوم (اگا، ۲۰۰۴، ص ۱). اکنون، سازه‌انگاری را رویکردی متعلق به مناظره چهارم در روابط بین‌الملل می‌دانند. رویکردی که درصدد اخذ مفروضات خود از بین عقلانیت‌گرایی و انعکاس‌گرایی است (اسمیت، ۱۳۸۲، ص ۱۶۲ و اگا، ۲۰۰۴، ص ۴). این رهیافت از یک‌سو، ویژگی‌های سیاست بین‌الملل مورد تأکید نئورئالیست‌ها و نئولیبرالیست‌ها را به عنوان رهیافت‌های عقلایی می‌پذیرد و از سوی دیگر، به معنایی که بازیگران به کنش‌های خود می‌دهند و نیز هویت این بازیگران می‌پردازد که موضوع اصلی رهیافت‌های انعکاس‌گراست. از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این رهیافت می‌توان از راگی، کراتوچویل، اونف و الکساندر ونت نام برد. از نظر سازه‌گرایان، هویت، منافع و استراتژی‌های دولت را به سه شیوه می‌توان به هم مرتبط ساخت:

۱. ارزش‌های ملی ذاتی، هویت دولت، اهداف، پاداش‌ها و فوایدی را که به‌وسیله دولت تعقیب می‌شوند، ایجاد می‌کنند.

۲. باورهای خاصی که در هویت بازیگران ریشه دارد و چگونگی تعیین وضعیت‌هایی که در آن کنش‌ها برای تکمیل این منافع جای می‌گیرد، تسهیل می‌کنند. این موضوع به شکل‌گیری اولویت‌های دولت در مورد رفتارهای ویژه کمک می‌کند.

۳. هویت‌ها، قواعد و عملکردهای خاصی را در بر می‌گیرند که مشخص می‌نمایند کدام استراتژی‌ها مشروع و در وضعیت‌های معینی اولویت دارند. این ممکن است که محدودیت‌ها یا انگیزه‌هایی برای انتخاب‌های خاص سیاست خارجی ایجاد کند که با آنچه یک ارزیابی ساده شرایط مادی و استراتژیک نشان خواهد داد، تفاوت دارد (کر می، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲).

سازه‌انگاران بحث عامل و ساختار را از تئوری ساختاری گیدنز اخذ کرده‌اند. ونت از دو جهت خود را به گیدنز متعهد می‌داند: اولاً، او راه‌حل گیدنز در مورد مشکل عامل - ساختار را

پیگیری کرد و از دیدگاه او، هم عاملان و هم ساختار به عنوان هستی‌های نهادینه شده متقابل با جایگاه برابر می‌باشند و بنابراین، شناخت واقعیت اجتماعی از راه تعامل میان این دو به دست می‌آید؛ ثانیاً، عقیده در مورد اینکه ساختارهای «واقعاً» موجود با آن چیزی که تجربه‌گرایان بیان می‌کنند غیرقابل مقایسه است. او این ایده را با معرفی رئالیسم علمی به عنوان یک بنیان علمی برای تئوری ساختاریبی معرفی می‌کند. او در مقاله مشترکی با یان شاپیرو^۱ توضیح می‌دهد که رئالیسم علمی، ایده‌ای که هم جهان هر چیز عینی و هویت‌های پنهان و هم مکانیسم‌های علی را به عنوان تئوری‌های علمی موجود که مستقل از ذهن وضع شده‌اند را دربرمی‌گیرد. وی معتقد است که هستی یک واقعیت نه تنها مستقل از جهان مادی بلکه جهان اجتماعی است؛ به عبارت دیگر، یک واقعیت اجتماعی وجود دارد که مستقل از اندیشه‌های ماست و ونت می‌خواست تا آن را توضیح دهد. در مباحث ونت ساختار جدا از فرایندها موجود نمی‌باشد و این اعمال عاملان است که به ساختار شکل می‌دهد، هرچند که عاملان هم توسط این ساختار محدود می‌شوند. الکساندر ونت معتقد است که:

۱. معانی جمعی قوام‌بخش ساختارهایی هستند که به کنش‌های ما سازمان می‌بخشند.

۲. کسب هویت ناشی از مشارکت در این معانی جمعی است.

۳. هویت ذاتاً امری نسبی و رابطه‌ای است؛ در نتیجه، اهمیت یک هویت خاص و تعهد به آن امری ثابت نیست.

۴. هویت‌ها بنیان منافع هستند و منافع مستقل از زمینه اجتماعی وجود ندارد و در هر موقعیت تجربه‌شده‌ای معنای آنها و در نتیجه، منافع مربوطه ساخته می‌شود. بنابراین، کارگزاران و ساختارها به صورت متقابل به هم شکل می‌دهند.

ونت با سیستم نورنالیسم والتر مبنی بر اینکه سیستم بین‌المللی به وسیله آنارشسی و خودیاری مشخص می‌شود، موافق است؛ اما او از راه تعاملات نمادین و جامعه‌شناسی ساختاری یک مبحث را طراحی می‌کند تا نشان دهد که چگونه خودیاری و سیاست‌های قدرت به طور اجتماعی در یک شرایط آنارشسی ایجاد می‌شود. این طرح بر دو اصل متکی است: (۱) مردم براساس معانی‌ای که اشیا با دیگر عاملان قائلند، رفتار می‌کنند؛ (۲) این معانی در جهان پنهان نمی‌باشد، بلکه از راه تعامل گسترش می‌یابد (زفاس، ۲۰۱۲، ص ۱۴). او معتقد است که انسان عاملی هدفمند است که اعمالش ساختار جامعه را بازتولید می‌کند و جامعه از روابط اجتماعی که تعامل بین انسان‌ها را شکل می‌دهد، ساخته می‌شود. ما در جهانی زاده شده‌ایم که از قبل سازمان‌دهی - ساختاردهی شده است که ما را به روش‌های مختلف

1. Ian Shapiro

شکل می‌دهد؛ اما از طرف دیگر، ما عاملانی هوشمندیم که در جهان عمل می‌کنیم و دوباره ساختارهای آن را به وجود می‌آوریم و یا آن را شکل می‌دهیم (نومان^۱، ۱۹۹۷، ص ۱۷۲).

در نتیجه، این رهیافت معتقد است که کارگزار و ساختار به‌گونه‌ای متقابل ساخته می‌شوند. ساختارهای هنجاری و ایده‌ای ممکن است به خوبی هویت و منافع بازیگران را تعیین کنند، اما آن ساختارها بدون عملکردهای بازیگران وجود نخواهد داشت؛ در اینجا، به شیوه‌ای تأکید می‌شود که در آن ساختارهای هنجاری یا ایده‌ای معنا و هویت بازیگر فردی و الگوهای فعالیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مناسب به وسیله آن افراد را تعریف می‌کنند. آنها تأکید می‌کنند که ساختار به‌گونه‌ای مستقل از عملکردهای آگاهانه کارگزاران اجتماعی وجود ندارند. به‌دنبال آنتونی گیدنز و دیگر نظریه‌پردازان ساخت‌یابی، آنها مدعی‌اند که ساختارهای اجتماعی چیزی بیش از عملکردهای پراکنده، عادی شده و فیزیکی که بر یک قلمروی زمانی و فضایی گسترده اصرار می‌ورزند، نیستند. در این راستا، ونت استدلال می‌کند که از راه تعاملات دوجانبه است که ما ساختارهای اجتماعی نسبتاً پایدار را برحسب آن چیزی که هویت و منافع خود تعریف می‌کنیم، ایجاد و معرفی می‌نماییم.

نتیجه‌گیری: سازه‌انگاری، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل

سازه‌انگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی معرفت و علم‌الاجتماع مطرح و سپس به وسیله جان راگی و مایکل اونف در روابط بین‌الملل گسترش یافت. در این نگرش، بر ساخت واقعیت اجتماعی تأکید می‌شود و نقطه شروع خود را از حقیقت آغاز می‌کند. آدلر معتقد است که سازه‌انگاری حقایق عینی سیاست جهانی را آشکار می‌کند که حقایق به عنوان یک عرصه جدید برای شناخت تجربی تنها به وسیله توافق بشری به وجود می‌آیند (زفاس، ۲۰۱۲، ص ۲۵۰). از این دیدگاه، جهان چیزی تلقی می‌شود که ساخته و ابداع شده و نه چیزی است که بتوان آن را طبیعی، مسلم و یا موجودی از پیش موجود فرض کرد. از این دیدگاه، امکان دسترسی مستقل و بی‌واسطه به جهان وجود ندارد و همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند و این معنا سازی است که کم‌وبیش به واقعیت جهان شکل می‌دهد. اکنون به ذکر برخی از دستاوردهای نظری و روش‌شناختی این رهیافت مهم در سیاست خارجی و رشته روابط بین‌الملل می‌پردازیم:

۱. سازه‌انگاری بر این پیش‌فرض استوار است که کنشگران جهان خود را می‌سازند و نقطه عزیمت تحلیل سیاست خارجی، چشم‌انداز دولت به مثابه کنشگر است؛ یعنی، کنشگران تفسیر

1. Neumann, I. B.

می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند، اجرا می‌نمایند. سیاست خارجی حداقل تا حدی عمل بر ساختن می‌باشد، یعنی چیزی است که کنشگران تصمیم می‌گیرند که این‌گونه باشد و این دیدگاه، تأثیر عوامل داخلی بر سیاست خارجی را نشان می‌دهد و همچنین نشان می‌دهد که چرا سیاست خارجی کشورهای مختلف به‌رغم تفاوت‌های درونی، در بسیاری از موارد شبیه همدیگرند. فهم سیاست خارجی کشورها از دیدگاه سازه‌انگاری بدین معناست که بایستی در کنار ساختارهای مادی (مانند قدرت، منافع، ژئوپلیتیک و سیستم) به ساختارهای معرفتی، ایده‌ها، باورها، هنجارها و اندیشه توجه اساسی کرد. این ساختارهای معرفتی به‌وسیله تعامل دولت‌ها، معانی مشترکی را ایجاد می‌کنند که بر اساس آنها «هویت» دولت‌ها شکل می‌گیرد و بازسازی می‌شود. دولت‌ها، بر اساس درک و تصویری که از هویت خود دارند، به تعریف «منافع ملی» خود می‌پردازند و سیاست خارجی آنها بیشتر محصول این تعریف از منافع است. در نتیجه، اگر در رویکرد عقلانیت‌گرای سیاست خارجی دولت‌ها، محاسبات عقلایی و منافع عینی ریشه دارد؛ در سازه‌انگاری، نوع رفتار ناشی از هنجارهایی است که دیگران از دولت انتظار دارند.

۲. افزون بر این، در رفتار سیاست خارجی دولت‌ها، متغیرهای سیستماتیک نظام بین‌الملل و متغیرهای داخلی به‌طور هم‌زمان مؤثرند و دولت‌ها فاقد منافع و اهداف ثابت و غیرقابل تغییر می‌باشند، هرچند که منافع آنها آبی و زودگذر نیست، چون اهداف دولت‌ها تابعی از هنجارهاست؛ بنابراین، با توجه به شرایط و انتظارات موجود از دولت‌ها ممکن است اهداف آنها تغییر کند. در نتیجه، هنجارهای اجتماعی داخلی و بین‌المللی، متغیر مستقل و سیاست هماهنگی با هنجارها متغیر وابسته می‌باشد. نخبگان تصمیم‌ساز نیز بر این اساس عمل می‌کنند و آنها سیاست را به‌گونه‌ای تنظیم می‌کنند که وجهه بین‌المللی یا منطقه‌ای دولتشان خدشه‌دار نشود؛ به این ترتیب، تفاوت رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی، ریشه در فهم آنها از هنجارها و نیز میزان تأثیرگذاری آنها دارد؛ از طرف دیگر، تشابه رفتار دولت‌ها پیش از آنکه محصول الزامات ناشی از معمای امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک باشد، محصول هنجارهای بین‌المللی مشترک است (قهرمان‌پور، ۱۳۸۳، ص ۳۱۲). در نتیجه، پیش‌بینی سیاست خارجی یک کشور زمانی است که هنجارهای بین‌المللی و داخلی و تأثیرات آن هنجارها بر همدیگر شناخته شود.

۳. اساساً سازه‌انگاری کانون بحث را در حوزه روابط بین‌الملل از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده است. توجه سازه‌انگاران به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌هاست. تأکید آنها بر نقش تکوینی عوامل فکری است که آنها را در برابر «مادی‌گرایی» حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال، به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت

مادی، آنها را از پاسا ساختارگرایان متمایز می‌سازد (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۳۲۶). اونف معتقد است که سازه‌انگاری، دوگانگی دکارتی ذهن و ماده را می‌پذیرد، اما در عین حال مفروضه‌های تجربه‌گرایانه و واقع‌گرایانه علوم را به چالش می‌کشد. جان راگی بر این باور است که سازه‌انگاری، سیاست بین‌الملل را براساس یک هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها بها می‌دهد (راگی، ۱۹۹۸، ص ۴؛ به نقل از: مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۳۲۷). اونف معتقد است که این قواعدند که رفتار بشری را هدایت می‌کنند و بدان معنا می‌بخشند. وی به ونت ایراد می‌گیرد که سازه‌انگاری را معنامحور می‌داند، در حالی که سازه‌انگاری این‌طور نیست. او معتقد است که کردارها، نیروی محرکه‌ای هستند که در قوام متقابل جامعه و کنشگران عمل می‌کنند؛ واقعیت کردارها هستند، یعنی اعمالی که انجام می‌شوند و کلماتی که گفته می‌شوند (اُنف، ۱۹۸۹، ص ۳۶). قواعد به این کردارها ساختار می‌بخشند، یعنی عبارتی که به کاربران اجازه می‌دهد تا در این موارد که چگونه باید عمل کنند، به نتیجه برسند.

۴. کالین ها^۱ معتقد است که سازه‌انگاری هنوز باید در بسیاری از موارد - به‌ویژه نگرش علمی داشتن و سهم عمده داشتن در درک سیاست بین‌الملل - توانایی خود را ثابت کند تا به قلمروی نظریه روابط بین‌الملل راه یابد. وی، سازه‌انگاری را جریان غالب در سیاست می‌داند و دلیل آن را گروش پرشمار به این دیدگاه از دهه ۱۹۹۰ به این سو و نفوذ چشمگیر آن در بین نسل جدید پژوهشگران روابط بین‌الملل می‌داند و همچنین، استقبال از اثر ونت به نام نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل را نشان رشد و غلبه این نظریه می‌داند. وی معتقد است که: «اگرچه هنوز افرادی هستند که از پذیرش سازه‌انگاری به عنوان بخشی از جریان غالب روابط بین‌الملل ناخشنودند، دیر یا زود حتماً تسلیم خواهند شد» (های، ۱۳۸۵، ص ۴۰).

۵. موضوع بسیار مهم برای سازه‌انگاران مفهوم منافع است؛ منافع مادی، روشن و فارغ از منازعه نیستند. افزون بر این، دولت‌ها با درک و دریافت خود از منافع سروکار دارند، نه با منافع مادی به خودی خود. بنابراین، اگر خواسته باشیم سیاست بین‌الملل را درک کنیم، باید بینیم که دولت‌ها با چه ابزارها و شیوه‌هایی منافع و هویت خود را (در این فرایند) شناسایی و تعریف می‌کنند. دولت‌ها در واکنش به تهدیدهای امنیتی ادراک شده و یا ذهنی و نه در واکنش به میزان جنگ‌افزار واقعی عمل می‌کنند.

۶. براساس پارادایم سازه‌انگاری برای فهم اینکه چرا دولت‌ها به منازعه با یکدیگر می‌پردازند یا اقدام به همکاری می‌نمایند، باید به بررسی این موضوع پرداخت که دولت‌ها چه تصویری از منافع

1. Colin Hay

خویش و محیطی که در آن زندگی می‌کنند، دارند. چگونه این تصور تبدیل به خط‌مشی‌های سیاسی و دفاعی مشخص می‌شود (در سیاست خارجی) و چگونه کنش‌های دولت‌ها شکل‌دهنده نتایج در روابط بین‌الملل هستند. ترکیبی از این تصورات و کنش‌ها منجر به منازعه و در ترکیبی دیگر منجر به همکاری می‌شود. پرسش مهم در تحلیل سازه‌انگاری این است که دولت‌ها چگونه تصویری را که از منافع خویش و محیط اطرافشان دارند، کسب می‌کنند. این پرسشی است که رئالیست‌ها یا لیبرال‌ها مسکوت گذاشته و بدان توجه نکرده‌اند.

در این دیدگاه، هویت‌ها منافع را شکل می‌دهند و منافع نیز سرچشمه رفتارها و اقدامات هستند؛ از این‌رو، دولت‌ها دارای مجموعه‌ای از منافع بر مدار و متن شرایط اجتماعی نیستند، بلکه منافع خود را در روند تعریف موقعیت‌ها و نقش‌هایی که بازی می‌کنند، تعریف می‌کنند و از میان رفتن یا شکست در آن وضعیت‌ها با ایجاد آشفتگی برای هویت، نقش‌ها را دچار مشکل ساخته و منافع را نامعلوم می‌سازد. در واقع، زمانی که یک دولت به دلیل تحولات داخلی یا خارجی هویت پیشین خود را از دست داده است، دچار بحران هویت می‌شود. یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که این بحران در آن بروز می‌کند، رفتارهای خارجی آن است و این موضوع به‌ویژه در مورد روسیه جدید از اهمیت خاصی برای درک تحلیل سیاست خارجی آن کشور برخوردار است؛ بدین ترتیب، سازه‌انگاری درصدد بوده است تا به جای تأکید بر توانایی دولت‌ها و یا توزیع قدرت به صورت یکی از ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌الملل، بر هویت دولت‌ها تمرکز کند. براساس این تحلیل، انگاره‌ها می‌توانند بر هویت‌ها و در نتیجه بر منافع و سیاست‌ها تأثیر گذارند. چنین تغییر جهتی از توانایی‌ها به سوی هویت‌ها، به معنای تغییر در جهت آن چیزی است که دولت‌ها می‌توانند انجام دهند که دلیل آن نیز به واسطه تبیین موقعیت خودشان در ساختار است تا به این شکل، خویش‌ن را در رابطه با سایر مشاهده کنند (قوام، ۱۳۸۴، ص ۱۵).

۷. در نهایت اینکه مطالعات امنیتی سازه‌انگاران بر دو فرضیه عمده بنا شده است؛ نخست، آنکه ساختارهای اساسی سیاست بین‌الملل ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی است و دوم آنکه، تغییر تفکر در خصوص روابط بین‌الملل می‌تواند منجر به تغییر وضعیت امنیت بین‌الملل و بهبود آن گردد. این فرض بدان معناست که چنانچه تفکر ما تغییر نماید، وضعیت امنیتی نیز تغییر خواهد کرد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۵).

در مجموع، سازه‌انگاران در عرصه روابط بین‌الملل در چهار عقیده اشتراک نظر دارند: نخست اینکه، سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران و ساختارها به صورت مستمر از راه تعامل بازیگران ساخته می‌شوند. تعاملات بازیگران، ساختارهای بین‌المللی را شکل می‌دهد و این ساختار رفتار بازیگران

را تعیین می‌کند؛ دوم، آنان معتقدند که هویت و منافع، متغیرهای درونی هستند. هویت‌ها به صورت مستمر از راه تعامل بازیگران ساخته می‌شود و منافع از هویت‌های خاص سرچشمه می‌گیرد؛ سوم، سازه‌انگاران قدرت را صرفاً در عوامل مادی خلاصه نمی‌نمایند و بر قدرت ایده‌ها و اندیشه‌ها نیز تأکید دارند؛ چهارم، سازه‌انگاران به ارائه چهارچوب مختص به خود در تشریح تغییرات بین‌المللی همت گمارده‌اند. سازه‌انگاران امیدوارند که با وارد کردن ساختارها، بازیگران، هویت‌ها، منافع و اندیشه‌ها در عرصه بازی، بتوانند تغییرات مهم ایجاد شده در الگوی‌های رفتاری را تشریح نمایند، حتی زمانی که توزیع قدرت همچنان دست‌نخورده و بدون تغییر باقی مانده باشد.

منابع

- آرک‌لگ، استوارت (۱۳۷۹)، چهارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آقایی، سید داوود (۱۳۸۲)، سازمان‌های بین‌المللی، تهران: انتشارات نسل نیکان.
- اتکینسون، آر، اف و... (۱۳۷۹)، فلسفه تاریخ، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: طرح نو.
- اسمیت، استیو (۱۳۸۲)، «رهیافت‌های جدید روابط بین‌الملل»، فصلنامه برداشت دوم، س ۱، ش ۲.
- امیر احمدی هوشنگ پروین (۱۳۸۱): ایران پس از انقلاب، مترجم علی مرشدی زاد، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- انسار، پی‌یر (۱۳۸۱): ایدئولوژی‌ها، کشمکش‌ها و قدرت، مترجم مجیدشریف، تهران، قصیده سرا.
- ایزدی، بیژن (۱۳۷۷): درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- بخشایش اردستانی، احمد (۱۳۷۹): اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی، چاپ دوم، تهران، انتشارات آوای نو.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۸)، «پادگفتمان‌های امنیتی در جمهوری اسلامی ایران (۷۸-۱۳۷۶)»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۳، ش ۴.
- _____ (۱۳۷۹)، «غیریت و هویت: شکل‌گیری گفتمان انقلاب در ایران»، پژوهشنامه متین، س ۱، ش ۱.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۵)، درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه مهدی ذاکریان، چ ۲، تهران: نشر میزان.
- خیری، کابک (۱۳۷۸)، «گفتمان سازنده‌گرایی در روابط بین‌المللی، گفتمان و تحلیل گفتمان»، چ ۱، تهران: فرهنگ گفتمان (مجموعه مقالات).

- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۴): ارزیابی نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل: بررسی موردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی (پایان‌نامه)، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰): "چرخه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره چهارم، سال یازدهم.
- رجایی فرهنگ، (۱۳۷۹): "نظریه‌ی روابط بین‌المللی در دنیای جهانی شده"، مترجم: پیروز ایزدی، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره دوم.
- رمضان، روح‌الله (۱۳۸۱): سیاست خارجی و منافع ملی در جمهوری اسلامی ایران، مترجم: آرمان جمالی، اول، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۱): ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- روشندل، جلیل (۱۳۸۱): سیاست‌های خارجی و امنیتی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- سازمند، بهاره (۱۳۸۴): "تحلیل سازه‌انگارانه از هویت ملی در دوران جنگ تحمیلی"، فصلنامه مطالعات ملی، سال ششم، شماره دوم.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، سیاست خارجی ایران: بازبینی نظریه و پارادایم ائتلاف، چ ۱، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۴): سیاست خارجی ایران؛ رهیافتی نظری- رویکردی عملی، تهران، نشر میزان.
- _____ (۱۳۸۴): نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی- جهانی شده: مناسبت و کارآمدی، اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- صحرائی، علیرضا (۱۳۹۰)، درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مشهد: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد. عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی (۱)، جلد ۱، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- طیب، علی‌رضا (۱۳۸۰): ارزیابی انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل، اول، تهران، نشر نی.
- فرانکل، جوزف (۱۳۶۹): روابط بین‌الملل در جهان متغیر، مترجم: عبدالرحمن عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳): سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، سمت.

- _____ (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
- قهرمانپور بناب، رحمان (۱۳۸۳)؛ «مطالعات بین‌الملل: تکوین‌گرایی: از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی»، مطالعات راهبردی، تابستان، شماره ۲۴، صص ۲۹۹ تا ۳۱۸.
- کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۷۲): روابط بین‌الملل در تنوری و عمل، تهران، نشر قومس.
- _____ (۱۳۷۶): "آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی"، سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره چهارم.
- کرایب یان (۱۳۷۸): نظریه‌های اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، مترجم، عباس مخبر، تهران، آگاه.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳): «سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری»، فصلنامه راهبرد، ش ۳۱.
- لوید، کریستوفر (۱۳۷۹)، «رابطه تاریخ و اقتصاد»، ترجمه حسینعلی نوزری، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۴.
- لینکلتر، آندرو (۱۳۸۵): آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، ترجمه لیلا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸): روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیراحمد حاجی‌یوسفی، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی.
- متقی ابراهیم و منوچهر محمدی (۱۳۸۴): "دکترین تعامل سازنده در سیاست خارجی کشور"، راهبرد یاس، سال اول، شماره دوم.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۳): "سازه‌انگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل"، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (فصلنامه سیاست)، شماره ۶۵.
- مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴): سیاست میان‌ملتها، مترجم حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، «سازه‌انگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۷، ش ۴.
- هالستی، کی . جی (۱۳۷۳): مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، مترجمین بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

- Bhaskar, R.A. (1998), *The Possibility of Naturalism* (3rd edition), London: Routledge.
- Crystal, David (2000). *The Cambridge Encyclopedia*, Cambridge.
- Giddens, Anthony (1976), *New Rules of Sociological Method*, London: Hutchinson.
- (1986). *The Constitution of Society*, Cambridge, Cambridge Polity Press.
- Hopf T (1998). "The promise of constructivism in International Relations Theory", *International Security*, 23: 1 (Reprinted in Linklater ed).
- Neumann, Iver B and Ole Waever (Eds) (1997), *the Future of International Relations*, London: Rutledge.
- Griffiths, Martin (1999), *Fifty Key Thinkers in International Relations*, London: Psychology Press.
- (1992). *Idealism and International Politics*. New York and London: Routledge.
- Graig Edward (1998). *Encyclopedia of Philosophy*. London Rutledge.
- Jackson, Robert and Sørensen, Georg (2013), *Introduction To International Relations: Theories and Approaches. Fifth editions*. London: Oxford University press.
- Onuf, Nicholas (1989), *World of Our Making: Rules and Rules in Social Theory and International Relation*, Colombia: University of South Carolina Press.
- Oga, Toru (2004), "From Constructivism to Deconstructive: Theorizing the Construction and Culmination of Identities", UK: University of Essex.
- Ruggie, John Gerard (1998), What Makes the World Hang Together? Neo-Utitarianism and the Social Constructivist Challenge, *International Organization*, vol. 52, no.4, pp.855–885.
- Reus –Smit, C (2001). "Constructivism in S.Burchill A. Linklater et al.
- Wendt A (1987), "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory", *International Organization* 41 3.
- Zehfuss, M (2002), *Constructivism in International Relations: The Politics of Reality*, Cambridge University Press.